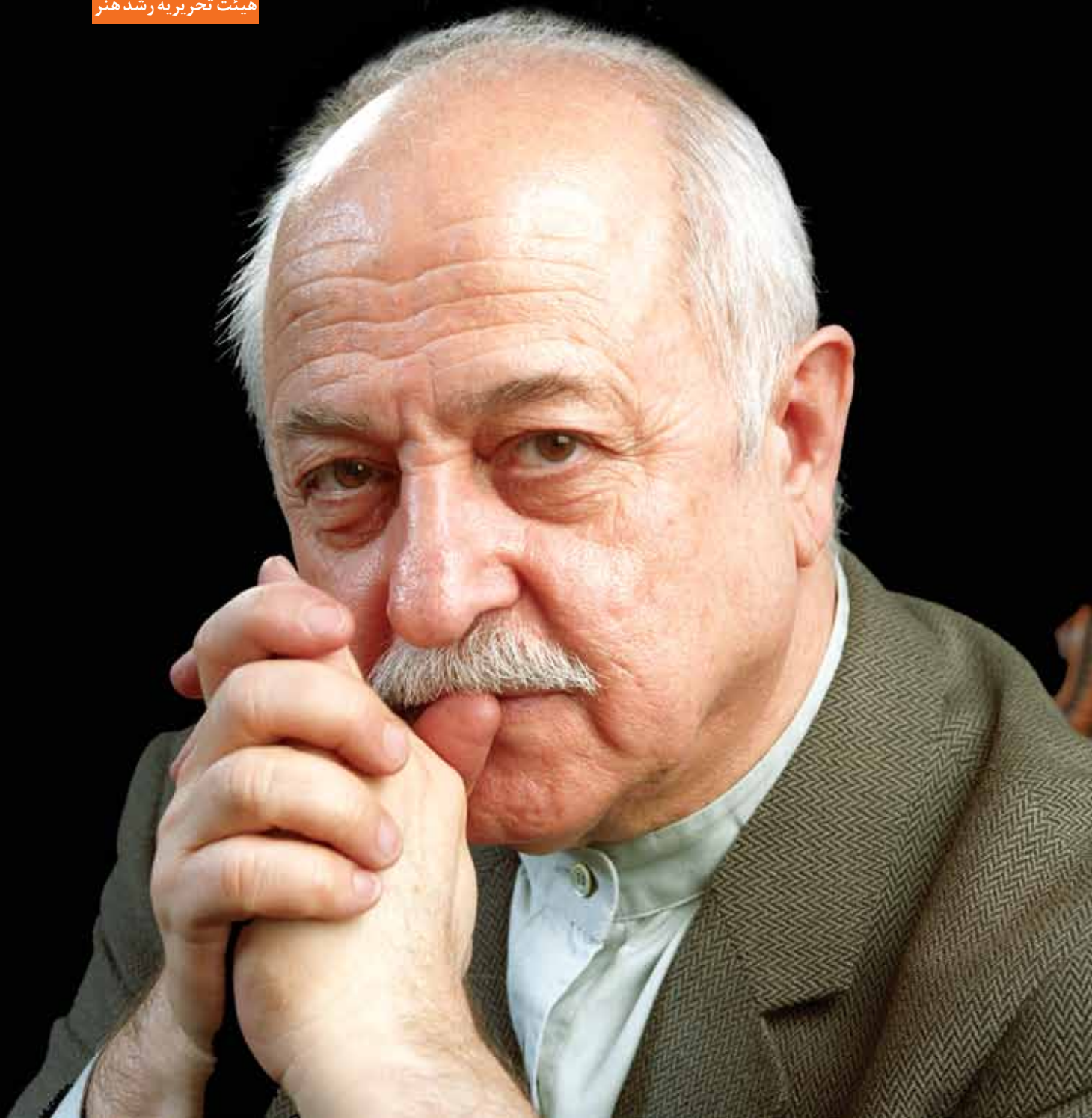


# آینه‌ای روبه‌روی پنج دهه هنرنقاشی-خط

پای صحبت استاد محمد احصایی

هیئت تحریریه رشد هنر





## اشاره

به بهانه شناختن سلوک خوش‌نویسی و «نقاشی-خط» یکی از اثرگذارترین هنرمندان معاصر، استاد سیدمحمد احصایی، به دیدارش رفتیم. گفت‌وگو با احصایی نخست از سلوک و همراهی او با مرحوم رضا مافی (خوش‌نویس و هنرمند نقاشی - خط) آغاز شد، اما با مباحث جدی و مهم عرصه این هنر ادامه یافت. در گفته‌های استاد احصایی برخی اظهارنظرهای تاریخی نیز دیده می‌شود که برای اهل هنر و رهروان این عرصه درس‌های فراوانی دارد. این نکات نشان‌دهنده آن است که چگونه آمیزش عشق و تجربه می‌تواند بینشی راه‌گشا فرا روی علاقه‌مندان قرار دهد. سلوک معنوی احصایی در رقم زدن تابلوهای معروف به «الفبای ازلی» یا نگارش قرآن به خط محقق (با ۳۲۰۰ صفحه)، او را به این باور رسانده است که نگارش چنین آثاری در فضایی تهی از خودخواهی و منیت رخ می‌دهد. وصف جزء‌به‌جزء این حالات، هرچند با محمل ناقص کلام، شنیدنی و آموزنده است، ولی بسیاری از ایده‌ها را از لابه‌لای گفته‌ها و خاطره‌های استاد می‌توان دریافت کرد و در کلاس درس به کار بست؛ زیرا او چهل سال معلمی را با اقتدار تمام از دبستان تا دانشگاه سپری کرده است.

نکته‌های صریح و بی‌پرده استاد برای اهل خط و نقاشی - خط بیش از آنکه از عطوفت او سرچشمه گیرد، از خیرخواهی یک منتقد و کارشناس خبره و بی‌رحم هنر متأثر است. بنابراین، باید حرف‌هایش را صبورانه شنید؛ زیرا در پس آن‌ها «بود و نمود» ویژه‌ای را می‌توان یافت.

## رشد آموزش هنر

### ● استاد، به‌طور مشخص از تجربه‌های حرفه‌ای و هنری آغاز کنید.

در «مؤسسه پارس» با مرحوم ممیز و آقایان معصومی، آغداشلو، درفشی و محلاتی افتخار همکاری داشتیم. همه با هم در یک اتاق همکار بودیم. در طبقه پایین هم افراد دیگری مانند آقای احمدی و تجویدی مشغول کار بودند. بعد از مدتی جای مؤسسه تغییر کرد و مؤسسه گرافیکی به یک شرکت چاپ و نشر به نام «گوتنبرگ» تغییر یافت. در آنجا هم کار آتلیه گرافیک ادامه داشت و مرحوم احمدی و آقایان آغداشلو و معصومی همکاری می‌کردند. در قسمت خوش‌نویسی هم من و آقای رضا مافی بودیم. البته مرحوم مافی بعد از من به آنجا آمد.

### ● در چه سالی؟

حدود سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۸.

### ● اولین رگه‌های نقاشی - خط، یا به عبارت دیگر، اولین کار نقاشی - خط شما در چه زمانی ارائه شد و با چه کسانی هم‌دوره بودید؟

در سال ۱۳۴۵ نمایشگاهی در موزه تازه تأسیس «ایران باستان» برگزار شد که نمایشگاه سالانه مفصلی بود. من اولین کار نقاشی - خطم را که قبلاً کار کرده بودم، به همراه تعداد دیگری از خوش‌نویسی‌هایم در این نمایشگاه به

نمایش گذاشتم. موضوع این نقاشی - خط «هم‌نشینی به از کتاب مجو» بود که آن را با سه چهار نوع خط ترکیب‌بندی کرده بودم. البته این قطعه قبل از آن نمایشگاه در ویتترین «کتابخانه ابن‌سینا» در چهارراه «مخبرالدوله» به نمایش درآمده بود. در مصاحبه‌ای هم گفته بودم که اولین نمایشگاه من پشت ویتترین یک کتاب‌فروشی برپا شده است. مرحوم مافی نیز مانند خوش‌نویسان دیگر در این نمایشگاه شرکت کرده بود.

در سال ۱۳۴۹ من هنوز دانشجو بودم. قبل از سال ۱۳۴۹ نمایشگاهی گروهی با مرحوم سهراب سپهری، آقای ابوالقاسم سعیدی و آقای زنده‌رودی در «گالری سیحون» برگزار کردیم و من هم چند نقاشی در آنجا داشتم. مرحوم مافی تا سال ۱۳۴۸ هیچ نمایشگاهی از خط و نقاشی - خط نگذاشته بود. به واسطه آشنایی با آغداشلو و خانم سیحون، ایشان نمونه‌ای از کارهای مافی را می‌بیند و پیشنهاد می‌کند که نمایشگاهی از کارهای سیاه‌مشق مافی بگذارند.

مافی به سبک و سیاق آقا غلامرضا اصفهانی کار می‌کرد. در حاشیه باید بگویم که مافی اولین خوش‌نویس معاصر بود که میرزاغلامرضا را به جامعه خوش‌نویسی معرفی کرد. او عشق وافری به سبک و سیاق ایشان داشت و به‌نظر من خودش از لحاظ شخصیتی و آناتومی شخصی خیلی شبیه

میرزاغلامرضا بود. همان طور که برای مثال، کسی که در آواز شاگردی کسی را می‌پذیرد، می‌گوید صدای من به صدای استادم خیلی شباهت دارد.

مرحوم مافی دستان و انگشتانی کشیده و چهره‌ای جدی و مصمم داشت و عاشق کار خوش‌نویسی بود. این‌ها مشخصه‌های مشترک او با میرزاغلامرضا بود. خلاصه آن دو از نظر کار بدنی و روحی خیلی به هم شباهت داشتند؛ همان‌طور که من خودم را از لحاظ شخصیتی شبیه به میرعماد می‌دیدم.

بعد از یک سال تلمذ در محضر مرحوم میرزا حسینی، دایی‌ام، کتاب «مناجات» **خواجه عبدالله انصاری** را به خط میرعماد به من هدیه کرد که از کارهای انتشارات «انجمن دوست‌داران کتاب» بود. با گرفتن این کتاب، همه چیز برایم به عشق خوش‌نویسی به سبک میرعماد تبدیل شد. من تا آن زمان از روی خط کسی کار نکرده بودم. و در پی تمرین و تکرار آن را از حفظ شدم. حتی سال‌ها بعد، وقتی یکی از خوش‌نویسان عزیز مناجات **خواجه عبدالله انصاری** را از مرحوم **اسدالله شیرازی** برایم آورد که ببینم، به او گفتم که این از روی مناجات میرعماد نوشته شده است. از حفظ گفتم فلان صفحه، فلان کلمه‌اش در فلان جا به چه شکلی ختم شده است. او کاملاً تقلید کرده بود و حافظه قوی من آن را ثبت کرده بود. من تا این اندازه به میرعماد علاقه داشتم؛ به‌خاطر هم‌شهری بودن، سادات بودن و داشتن حال و هوای عرفانی. این‌ها همان اشتراکات است.

من در تشخیص خط دو استاد خوش‌نویس میرعماد و میرزاغلامرضا هیچ وقت اشتباه نمی‌کنم. میرزاغلامرضا به‌خاطر دوستان، امضاهای دیگری هم می‌کرده است، ولی من می‌فهمم که آن‌ها را غلامرضا نوشته است. حتی من جزو اولین کسانی بودم که تشخیص دادم مرحوم میرزاغلامرضا از جوان مرگ‌شدن درویش عبدالمجید طالقانی دل‌سوخته بوده و تصمیم گرفته است حیات هنری او را ادامه دهد. بنابراین، شکسته‌هایی که نوشته به روش قلم درویش بوده است. در دوره درویش نوشتن با قلم درشت رسم نبود و آثار قلم درشت هر چه هست به قلم میرزاست.

به هر صورت من به سبک این دو نفر تسلط ذاتی، اعتقادی و قلبی دارم. چنان‌که وقتی می‌خواستم کتاب **حافظ** را شروع کنم، اول فاتحه‌ای برای حافظ، بعد برای میرعماد و بعد برای غلامرضا می‌فرستادم و آن‌گاه کارم را شروع می‌کردم. گاهی هم برای پدرم فاتحه می‌خواندم. می‌خواهم عرض کنم که چگونه نسل ما به حریم‌های خط‌های قدما و متأخرین وارد

می‌شده است. من حتی الان که مشغول کتابت قرآن هستم، گاهی به دوره **احمد سهروردی** در قرن هفتم سفر زمانی می‌کنم. احساس می‌کنم که او بالای سرم ایستاده و من قرار است قرآن بنویسم. همچنان که خط یا سیاه‌مشق می‌نویسم، نفس میرزاغلامرضا را در کنار گوشم حس می‌کنم که ناظر است.

میرزا غلامرضا را دو بار در خواب دیده‌ام که شرحش را قبلاً مفصل گفته‌ام. به‌هرحال، این معترضه را برای آن گفتم که ارادت‌م به مرحوم رضا مافی و دوستی من با او برایتان جا بیفتد. ما تنها دو نفری بودیم که در خوش‌نویسی با هم رفت‌وآمد داشتیم. دوره‌ای داشتیم که معمولاً مرتب نبود، اما یا من به دفتر یا منزل ایشان می‌رفتم یا ایشان به منزل ما می‌آمد و با هم خط می‌نوشتیم و لذت می‌بردیم.

در واقع ما بین خوش‌نویسان هم‌دوره و هم‌سن خودمان به میرزاغلامرضا و میرعماد و شناخت آثارشان علاقه‌مند بودیم. شاید من غلامرضا را از طریق مرحوم مافی شناختم. مرحوم مافی نیز به میرعماد از طریق بنده علاقه‌مند شد. ما هر دو عاشق آثار این دو استاد بودیم، چنانکه اگر در آثار مافی دقت کنید، می‌بینید که از خط میرعماد تقلید کرده است.

در این میان، انصافاً عشق و کوشش مرحوم مافی نسبت به میرزا غلامرضا بیشتر بود. من به دلیل مشغله‌های دیگر، مانند نقاشی - خط و گرافیک کمتر از او کار می‌کردم. آن موقع که مافی از قطعات سیاه‌مشق نمایشگاه می‌گذاشت و برخی از آن‌ها را می‌فروخت، من از این توفیق محروم بودم. ولی با هم کار می‌کردیم و آثاری هم از آن دوران دارم. ایشان اولین کسی بود که روی ورق طلا سیاه‌مشق کرد. مرحوم مافی متولد ۱۳۲۲ و چهار سال از من کوچک‌تر بود، ولی ما دوستانی صمیمی بودیم. من در سال ۱۳۴۹ به آمریکا رفتم. گفتم که خانم سیحون کارهای مافی را به واسطه آقای احمدی و آغداشلو دیده بود و به پیشنهاد او، نمایشگاهی از سیاه‌مشق‌های مافی در گالری سیحون در خیابان جمهوری برپا شده بود. بعدها در اثر معاشرت با نقاشان و هنرمندان و اقدامات من که در زمینه خط کار کرده بودم، با نستعلیق و ترکیب‌بندی‌های ابتکاری خاص خودش - که حاکی از قدرت دست و تخیل بسیار قوی اوست - آثار بسیار زیبایی پدید آورد.

طبیعتاً هنرمندی که کاری را شروع می‌کند، امضایش مشهور می‌شود و به بازار هنر راه می‌یابد. تولیدات ایشان هم به عنوان نقاشی - خط یا خط نستعلیق همین‌طور بود. البته کارهای مافی استثناهایی نیز دارد و ایشان با خط ثلث

هم کار کرده است؛ مانند مرغ بسم‌الله که آن را فراوان هم کار کرد. ولی اغلب کارهایش به خط نستعلیق بود. او یک روز به من گفت: «برای من تعجب‌آور است که تو در آن واحد، هم می‌توانی خط را به کلی بشکنی و هم در همه چیز آن تصرف کنی؛ طوری که آدم نه خط ثلث را بشناسد، نه بتواند بخواند، فقط بداند که خط است، ولی من نمی‌توانم از نستعلیق دست بکشم.»

سیاه‌مشق‌های مافی به‌خاطر علاقه‌مندی و احترامش به میرزاغلامرضا- همان‌طور که من این علاقه و حس احترام را پیدا کردم و داشتم و در واقع در این مورد با هم یکدل شده بودیم- شبیه کارهای او بود. ما همین که دستمان را روی کاغذ می‌گذاشتیم، خودبه‌خود همان‌طور کار می‌کردیم که میرزاغلامرضا کار می‌کرد؛ بدون اینکه قوانین را خوانده باشیم یا تحقیقی کرده باشیم و بدون تجزیه و تحلیل در کرسی‌بندی و نظام ترکیب سیاه‌مشق که امری بسیار خصوصی است. این نشان از یکدلی، انس و الفت ما داشت و در واقع ما با آثار میرزاغلامرضا اهلی شده بودیم.

در اینجا پراتزی باز می‌کنم. زمانی که محصل کلاس نهم بودم، در قزوین قطعه عکسی از میرعماد قزوینی پیدا کردم که از آن پس همیشه در جیب بغلم می‌گذاشتم و هنوز هم آن را نگه داشته‌ام. تنها شعری که من همه آن را از حفظ دارم، از انوری است و این شعر:

اگر محول حال جهانیان به قضاست  
چرا مجاری احوال برخلاف رضاست  
هزار نقش برآرد زمانه و نبود  
یکی چنان‌که در آینه تصور ماست

یکی از آثار بسیار فاخر میرعماد نوشتن همین شعر است و ظاهراً هم زیاد نوشته شده است. این خط برای من از کلاس نهم پدیده عجیب و غریبی بود. بعدها پیش آقای سیدحسین میرخانی رفتم. دفترچه عمادالکتاب را جمع کرده بودم و از روی آن مشق می‌کردم. اولین بار که استاد سیدحسین میرخانی خطم را دید، گفت: «پیش استاد علی‌اکبر کاوه کار کرده‌ای؟»

گفتم: «نه، من شاگرد و هم‌شهری میرعماد قزوینی هستم. مدت‌ها سبک و سیاق ایشان را کار کرده‌ام.»

روزی مافی با من تماس گرفت و گفت: «چند تا از خط‌های شما را در منوچهری به عنوان خط عمادالکتاب پیدا کرده‌ام.» این‌ها را گفتم که بگویم برای نزدیک شدن به یک استاد چه‌قدر باید دلبستگی داشت و چه قدر باید تسلیم بود. بنابراین، مشق نیست که انسان را به دل‌بستگی می‌رساند و این دل‌بستگی از جای دیگری باید سرچشمه بگیرد. چنان



ترکیب مواد روی مقوا اثر استاد احصایی



مرغ بسم... اثر رضا مافی

که مرحوم مافی بارها گفته بود: «وقتی خط می نویسم، زانوهایم در حال رقصیدن است» و نام این حس را عیش مدام گذاشته بودم.

جناب مافی خیلی پرکار بود. من هم کارهای گوناگونی انجام می دادم؛ معلمی، تدریس در دانشگاه، نقاشی - خط و فعالیت در حوزه کتابهای درسی. اما مافی جز رفتن به مؤسسه گوتنبرگ و نوشتن خط کاری نداشت و این برای او به کار حرفه‌ای تبدیل شده بود. سیاهمشق‌ها و نقاشی - خطهای او مشتاقان زیادی داشت. ابتکاراتی هم داشت که مخصوص خودش بود. مثلاً همان‌طور که گفتم، ایشان تنها کسی بود که کار نوشتن روی ورق زر را شروع کرد. ما با هم بگومگوهایی هم داشتیم. انصافاً سهم او در حوزه سیاهمشق و خوش‌نویسی از سهم من بیشتر است.

● با توجه به اینکه مافی به میرزاغلامرضا خیلی ارادت داشت و در ۳۹ سالگی هم درگذشت، سؤال من این است که ایشان شیوه میرزاغلامرضا را امانت‌دارانه اجرا می‌کرد یا اینکه خودش هم در آن دخل و تصرف‌هایی انجام می‌داد؟

در اواسط کارشان من قطعاتی از ایشان می‌دیدم که انگار غلامرضا آن‌ها را نوشته بود.

● این‌ها به چه سالی مربوط می‌شوند؟

سال‌های ۵۰ تا ۵۳.

● اتفاقاً این نکته را در منحنی هنری او به عنوان تثبیت شیوه میرزاغلامرضا آورده‌ایم.

نزد خانم گلستان قطعه خطی است که نمی‌توانید تشخیص دهید آن را میرزاغلامرضا نوشته است یا مافی. ولی بعدها در خط مافی تغییراتی ایجاد شد؛ مانند هنرمندان دیگر، عواطف شخصی، اعتمادبه‌نفس و حوزه اجتماعی‌شان به‌طور اجتناب‌ناپذیری در کار هنری آن‌ها تأثیر می‌گذارد. اگر آثار مافی را به سه دوره تقسیم کنیم، دوره سوم کارش از سبک میرزاغلامرضا عبور کرده است. چون نقاشی - خط را هم با نستعلیق کار می‌کرد و در نقاشی - خط به‌طور طبیعی باید حرکت دست از مچ به آرنج کشیده شود، اما در نوشته‌های نستعلیق او اندازه، نسبت و کشیدگی‌ها از قواعد سفت و سخت خارج شده است.

● یعنی با معیار کلاسیک خط همخوانی ندارد؟

بله، با معیار کلاسیک خط هم‌خوانی ندارد، اما امضای مرحوم مافی زیر کارش، آن‌ها به‌صورت سبکی درآورده که خاص ایشان است. چنان‌که بعدها آقای رسولی را تحت تأثیر قرار داده و ایشان از نظر نوشتن و نرمش بسیار خوب از عهده آن برآمده است. من از استاد رسولی قطعاتی دیده‌ام که با قلم



▲ ترکیب مواد روی مقوا اثر استاد احصایی



▲ ترکیب مواد روی مقوا اثر استاد احصایی

به اصطلاح پارویی درشت نوشته است. ایشان اولین نفری است که با قلم شش یا هفت سانت قطعاتی مانند «انا فتحنا لک فتحاً مبیناً» و «نصر من الله و فتح قریب» را نوشته و پیش از او این امر سابقه نداشته است. خیلی دلم می‌خواست من این کار را انجام داده بودم؛ زیرا با اینکه بسیاری بعد از او خط درشت کار کرده‌اند، همواره حق تقدم با استاد رسولی است. جناب رسولی الحق از نظر نرمش و سلیقه و لطافت بسیار خوب از عهده کار برآمده است.

ما دو نفر داریم که من برای صفای آنان و ارادت قلبی‌شان نسبت به نوشتن و نوشتار احترام قائم؛ یکی مرحوم مافی و دیگری استاد رسولی. البته از خط استادان دیگر هم خوشم می‌آید. هرکس طبیعت خودش را دارد و هر گلی بویی دارد. این به معنی آن نیست که دیگران این‌طور نیستند. در حوزه بحث ما این دو نفر به هم نزدیک‌اند.

غالباً از من می‌پرسند خط کدام یک از استادان بهتر است. این سؤال بیهوده‌ای است. برای اینکه وقتی شخصی به مرحله استادی می‌رسد، دیگر نمی‌شود گفت که کدام یک بهتر است یا بدتر. هرکس باطن، طبیعت، عواطف و توانایی‌های خودش را در اثر سال‌ها کار کردن به صورت امضا درآورده است. هرکس طرف‌داران خودش را دارد؛ مانند مراجع که مقلدان خودش را دارند. بنابراین، من هیچ‌وقت به این سؤال جواب نمی‌دهم. منتها می‌گویم من از خط فلانی بیشتر خوشم می‌آید و فلان خط با طبع من بیشتر سازگار است. از این‌رو، کسی نباید به خودش اجازه دهد که خط شخص خاصی را به‌خاطر رفاقت یا عاملی دیگر در صدر قرار دهد و بگوید بهتر از خط دیگران است. میدان هنری را نباید با میدان ورزشی مقایسه کرد. باید متوجه بود که در امور عاطفی قضاوت می‌شود، نه در خرد، منطق و حساب. بنابراین، هندسه خط در مرحله استادی امری عاطفی می‌شود.

**● بحث ما این بود که به اعتقاد شما، آیا مرحوم مافی سه مؤلفه حوزه اجتماعی، عواطف و اعتماد به نفس را به شیوه اختصاصی خودش پیدا کرد؟**

من با این جملات حرف خود را کامل می‌کنم. وقتی حرکتی به‌وجود می‌آید، کسانی که هم‌حرفه هستند حواسشان به آن حرکت معطوف می‌شود؛ مثلاً در میان امپرسیونیست‌ها درست است که ادواردمانه پیش‌گام بود و اثر معروف «آب‌تنی‌کننده‌ها» را به‌وجود آورد، اما در واقع کسانی که سه پایه و تابلوهایشان را از آتلیه به فضای آزاد بردند، امپرسیونیسم را به‌وجود آوردند. آن‌ها همه سبک و سیاق خود را داشتند و شعبات گوناگونی یافتند، ولی اولین قدم را کس دیگری برداشت. البته این بدان معنی نیست که

شروع‌کننده راه خیلی بهتر از ختم‌کننده آن باشد.  
**● برای مثال، نیما پیش‌گام شعر نو دانسته می‌شود، اما شعرهای بعضی از پیروان نیما نسبت به شعرهای او نرم‌تر و و لطیف‌ترند.**

من از آثار اخوان ثالث و بعضی آثار شاملو لذت می‌برم. در شعرهای حماسی اخوان صدا و آهنگ جریان دارد و سبک خراسانی در شعرهای نو ایشان طنین‌انداز است، در صورتی که وی از مکتب نیما تغذیه شده است. تجربه به من آموخته است، به کسانی که زنده هستند و حرف می‌زنند و آثارشان موجودند، زیاد اعتماد نکنم؛ نه به شخص خودشان، بلکه به حوزه کاری و معاصر بودنشان. دوستی می‌گفت: «ای کاش اشعار شهریار بعد از مرگش چاپ می‌شد.» در مورد ما هم همین‌طور است. به‌همین علت من در چاپ و انتشار کتاب ... شرکت نمی‌کنم. البته به‌همین دلیل اتهاماتی هم به من زده‌اند که خودپسند است، نمی‌خواهد کسی از کارش تقلید کند و مانند این‌ها، اما واقعاً هیچ‌کدام از این‌ها نیست.

با فروتنی باید بگویم که به اعتقاد من بهتر است انسان در زمان حیاتش، خودش را ارائه نکند و فقط کارش را انجام بدهد؛ زیرا هنرمند برای خود و خانواده‌اش کار نمی‌کند، بلکه در خدمت فرهنگ و کشورش است. وقتی خودش زنده است، به قول سعدی: همه کس را عقل خویشتن به کمال نماید و فرزند خویش به جمال. معروف است عارفی در مناجاتش می‌گوید: «خدایا، قرار بود جز نام تو چیزی از قلبم نگذرد. من شرمندهم، چون چند وقت پیش اندکی از محبت یکی از فرزندانم از دلم گذشت.»

**● یعنی باید وجود فرد کاملاً در اختیار او قرار گیرد.**  
بله، فرد باید کار خود را انجام دهد و در اختیار کارش باشد. ارزش‌های افراد بزرگ که برای ما به یادگار مانده‌اند، حاکی از همین نکته است. من این نکته را از خودم نمی‌گویم. دلیل اینکه ما تحصیل و مطالعه می‌کنیم همین است و در فرهنگ ما رعایت آن‌ها واجب است. در واقع، برای ما واجب عینی است که حاصل کار خود را برای نسل‌های بعد بگذاریم. خدا نکند که من در کارم تأثیر داشته باشم. آرزو دارم بی‌کوشش و بی‌خواستن کارم انجام شود. باید بگویم که قطعات مرحوم مافی بی‌خواستن نوشته شده‌اند و احترامی که من برای آثار او قائم، به خاطر بی‌حضور بودنش در آن‌هاست.

**● یعنی منیت هنرمند در اثرش نیست و هر چه هست، همان ذات هنری است که تجلی یافته است؛ همان صداقتی که می‌توان به راحتی با آن ارتباط برقرار کرد.**

همان عشق، سرسپردگی و یکدل بودن است. این‌ها و عشقی است که داشته. بنابراین، نه مافی حق دارد بگوید که من



نوشته‌ام و نه من کارشناس باید این اتهام را بزنم که آن‌را مافی به کوشش نوشته است. ارزش کار او در بی‌کوشش و بی‌جوشش نوشتن است. این‌ها جزو فضایل مرحوم مافی است و من فقط کارهای آقای رسولی را دیده‌ام که دارای این خصیصه است.

● البته در آثار شما هم این ویژگی‌ها وجود دارد. شما با آن مرحوم هم‌دوره بوده‌اید و به‌عنوان بازیگری در صحنه، بهتر از هر کس دیگری تأثیر مافی را بر نقاشی - خط معاصر ایران می‌دانید. این تأثیر چگونه بوده است؟ او بسیار تأثیر گذاشت. کسانی که عادت کرده بودند به صورت سنتی خط بنویسند، سرمشق و چلیپا می‌نوشتند و نستعلیق کار می‌کردند، با دیدن آثار مرحوم مافی به کار تشویق شدند و هر کس هم نقشی در جریان نقاشی - خط ایفا کرد؛ از کسی که فقط دو سه سال تعلیم دیده است تا کسی که خودش را پیش‌کسوت می‌داند. اجازه می‌خواهم یکی از تجربه‌های شخصی‌ام را بازگو کنم. چند سال قبل در «دانشگاه کلمبیای ونکوور» (UBC)، کارگاهی داشتیم در زمینه خط با حدود بیست نفر از ایرانی‌ها و اهالی «ونکوور» با هم یک روز از صبح تا شب کار کردیم. من در یک تابلو چندتا از حروف فارسی را به‌صورت نستعلیق نوشتیم. مخصوصاً به‌صورت نستعلیق نوشتیم تا هویت ایرانی خودم را به نمایش بگذارم؛ در صورتی که با ثلث بهتر می‌توانستم ترکیب کنم. به شرکت‌کنندگان در کارگاه گفتم که شما تصور کنید این‌ها موضوع شما برای نقاشی هستند. با این تصاویر آستره شروع کنید به نقاشی کردن. برای آن‌ها با مقوای سخت و چوب قلم تراشیدم که عرض آن‌ها از یک تا ده سانتی‌متر متفاوت بود. به هر کس هفت هشت لیوان، رنگ و قلم دادیم و کاغذها را هم پیش رویشان گذاشتیم و شروع به کار کردند. از جمله رئیس بخش کتابخانه را که در حال عبور از آنجا بود، صدا کردم و از او خواستم که شروع به کار کند. او نه آورد و من به ایشان اصرار کردم و گفتم می‌خواهم ببینم چه‌قدر خوب بلدید! به همه همین را گفتم. سرانجام بعد از چهار، پنج ساعت کار، آثار همه جمع‌آوری شد. کار رئیس بخش کتابخانه‌ها را که از همه زیباتر شده بود. از این آثار نمایشگاهی هم گذاشتیم.

● یعنی آن‌ها با الهام از حروف نستعلیق تصویرسازی کرده بودند؟

همه آن‌ها به‌طور قطع نقاشی - خط به‌وجود آورده بودند. نقاشی - خط یعنی همین؛ فضایی که انتزاعی باشد، بدون آنکه فرد را قلم‌بند کند. با این حرف می‌خواهم بگویم که خوش‌نویس باید خطش را فراموش کند و بعد شروع به

نقاشی کردن کند.

● پس این را که می‌گویید فلان استاد نقاشی - خط پشتوانه‌اش کار کلاسیک است، چگونه می‌توان تعریف کرد؟

این چندان تعیین‌کننده نیست؛ چنان که آقای زنده‌رودی و مرحوم پیل آرام از نقاشی سقاخانه‌ای آمده بودند و بعد به طرف استفاده کردن از کلام منحرف شدند. عناصر سقاخانه دست بریده، کاسه، بسم‌اله و مانند این‌هاست. شاهکار آقای زنده‌رودی آثاری است که با خودنویس یا قلم‌ریز او را آورده و طلسم‌وار چیزهایی نوشته‌اند. بعد که قلم درشت در دست می‌گیرد، با نقاشی - خط تاریخ را هم نشان می‌دهد. پس نتیجه می‌گیریم، کسی که خطش خوب نیست و نقاش است، کارهایش با تعریف نقاشی، نقاشی‌تر است تا کسی که خوش‌نویسی انجام می‌هد و رنگ داخلش می‌گذارد. در این صورت، ای بسا که خود کار یک آفت می‌شود.

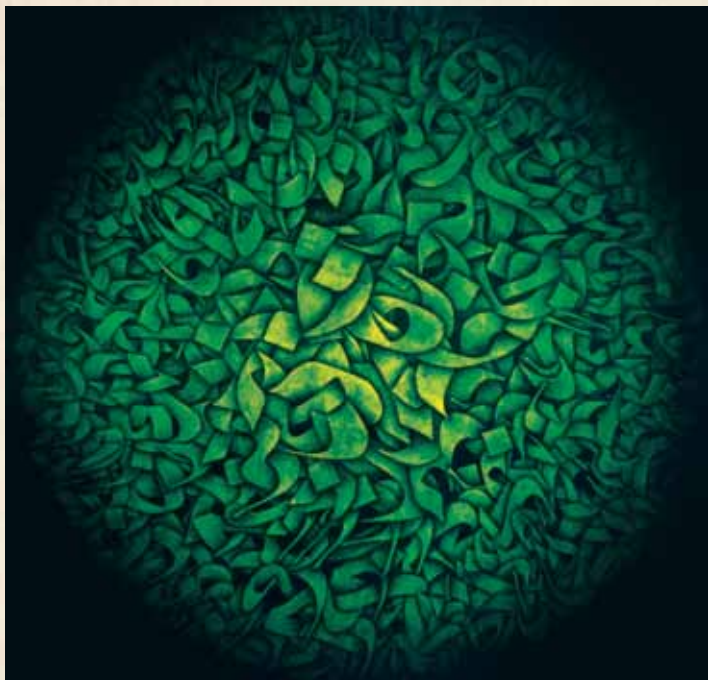
● چون همه احساس می‌کنند می‌توانند کار نقاشی - خط را انجام دهند.

و همین اتفاق هم افتاده است.

● اتفاقاً سؤال من همین است که در نسل سوم نقاشی - خط، این مشکل به صورت آفتی همه‌گیر درمی‌آید.

به‌عنوان کارشناس امیدوارم که افراد دلخور و دلگیر نشوند؛ چرا که صحبت‌های ما حاصل تعاریف هنرهای تجسمی و بصری و تجربه‌هایمان است و نباید به مسامحه بگذاریم. این موضوع جدی و مربوط به فرهنگ ماست. کسی گفته است که من دوستم را خیلی دوست دارم، ولی برای حقیقت و عقیده‌ام بیشتر احترام قائلم. می‌خواهم بگویم، آنچه الان داریم، موجبش خوش‌نویسانی مانند مرحوم مافی، رسولی و افجه‌ای هستند. برای اینکه آن‌ها از احترام به خطاطی و خوش‌نویسی دور نشدند. نمی‌خواهم بگویم که ساختارشکنی کنند؛ چون خود من هم با ساختارشکنی مخالفم. به‌عنوان کسی که اعتقاد دارد، به پویندگان این راه توصیه می‌کنم که امکانات تصویری، حروف و کلمات را کشف کنند و آثاری را به‌وجود بیاورند که اگر بخواهیم بگوییم نقاشی - خط، تعریف نقاشی آن بیشتر از خط آن باشد.

اگر ما بخواهیم به نقاشی - خط از یک تا صد نمره بدهیم، باید نقاشی آن بیشتر از هفتاد درصد باشد؛ در حالی که ما شاهد هستیم که درصد خوش‌نویسی آثار بیشتر از هفتاد درصد است. استاد رسولی، دوست عزیزم، در مصاحبه‌ای به‌طور واضح گفته است: من اهمیت، ارزش و احترام خط را در اندازه‌های بزرگ رعایت می‌کنم. این حرف بسیار زیبا، متین



▲ نقاشی - خط اثر استاد احصایی



▲ سیاه مشق نستعلیق اثر استاد احصایی

و دوست‌داشتنی است، اما تعریف نقاشی - خط ندارد. به‌همین دلیل است که می‌گوییم نباید ملاحظه کنم و باید نظرم را بگویم و بدانم که نقاشی - خط چیست و خطاطی و تابلونویسی یعنی چه؟

هرکسی کارش مربوط به خودش است و می‌تواند بسیار افتخارآمیز باشد ولی تعریف باید به صورتی باشد که در آن به اصل کار اهانت نشود. در واقع نباید مطلبی گفته شود که برای افراد آگاه بی‌اعتبار باشد. حرف من این است.

● من از صحبت‌های شما این‌طور استنباط می‌کنم که هنری به نام نقاشی - خط را درست تعریف کنیم و هرکس روایت خودش را از آن داشته باشد. بعد قضاوت درباره آن را به داوری هنرشناس بسپاریم و بگوییم که کجا به نقاشی - خط ناب نزدیک شده، کجا در میانه و کجا در ابتدای کار است.

به همین‌طور است و چرا چنین عرض می‌کنم؛ چون من دانشگاهی هستم و گرافیک، نقاشی و هنر تدریس کرده‌ام و باید این‌ها را بدانم و اگر می‌گویم، به ضرورت است.

● یعنی این قضیه خودبه‌خود به شما تحمیل می‌شود؟ به من تحمیل می‌شود و من می‌توانم از آن دفاع کنم.

● آیا امکان دارد کسی نقاشی - خط کار کند، بر این مینا که من فقط می‌خواهم آزاد و رها و فارغ از همه چیز باشم یا باید چارچوب نظری آن را هم شناخته باشد؟ باید با چارچوب نظری آشنا باشد. کار هنری ما باید با تعاریف معاصر هنر تناسب داشته باشد. این مانند شرکت در مسابقات لیگ جهانی فوتبال است. اگر در بازی توپ را با دست بگیریم و به درون دروازه بیندازیم، همه به ما می‌خندند. وقتی وارد مسابقه می‌شویم، باید قوانین جهانی فدراسیون فوتبال را رعایت کنیم. در خانه خودت هر کاری بخواهی می‌توانی انجام بدهی. اما اگر در مسابقات جهانی بین صد هزار نفر و یا چند میلیون نفر بیننده قرار بگیری و بخواهی قوانین را نقض کنی، به شما خواهند خندید.

● این نکته مطرح می‌شود که بعضی از پیش‌گامان به آن اصل خط یا خوش‌نویسی پایبندند که از نظر شما شاید ضرورتی برای نقاشی - خط نداشته باشد اما من نگرانم که نسل نوجوی امروز ما، با دیدن کارهای معروف شما (الله‌ها، گره‌ها و الفبای ازلی) که ماهیت خط را از صفر تا صد می‌بینید و ما می‌بینیم که به‌صورت موج در حرکت است، احساس کند خطاطی در آن‌ها وجود ندارد و متوجه عیار کار کلاسیک استاد احصایی نشود. عرض من این است که اگر با این پیش‌فرض جلو برویم، هرکسی به خودش اجازه می‌دهد که به حوزه





ترکیب مواد  
روی مقوا  
اثر استاد احصایی

کارش تجاری، سفارشی و تصویرگری می‌شود، و دیگر موسیقی نیست، نوازندگی است.

● اگر این اندیشه شما را در جای خودش، یعنی در سطح بینش استاد احصایی ارزیابی کنیم، خیلی طبیعی است و برای مخاطب جا می‌افتد، ولی وقتی ما با نسل جوان روبه‌رو هستیم، شاید به صیقل بیشتری نیاز داشته باشد. در این مورد جامعه ما با آفت پخته‌خواری مواجه است. متأسفانه هم‌وطنان ما- اگر بدشان نیاید- در تمام رشته‌ها بسیار پخته‌خورند. چیزی به نام مؤسسه تحقیقاتی قابل قبول نیست و تصور بر این است که تحقیق پول ملت را هدر می‌دهد. این پخته‌خواری در همه رشته‌ها از جمله صنعت وجود دارد.

در هنرهای تجسمی در ایران به غیر از چند نفر، همه کارها از جاهای دیگر کپی شده‌اند؛ مخصوصاً از طریق اینترنت. جواب فرمایش شما این است که هر کسی می‌تواند نقاشی - خط انجام دهد، ولی باید نقدپذیر باشد و منتقدهایی بدون ملاحظه هم در جامعه حضور داشته باشند که کار او را نقد کنند.

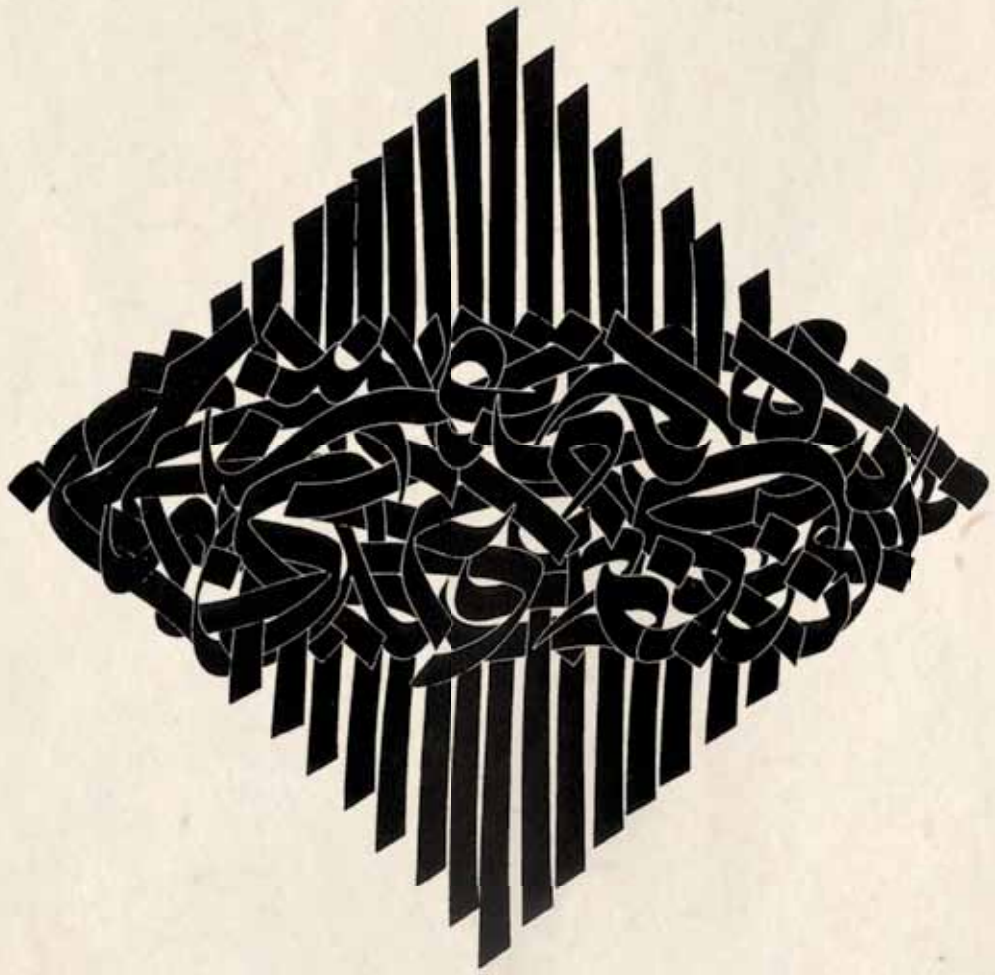
### نقاشی - خط بیاید. آیا این اشکالی ندارد؟

خیر، ندارد؛ مانند همان خانم رئیس بخش کتابخانه UBC. عرض بنده تمام نشد. بعد از آن کارگاه کنفرانسی داشتیم. کار آن خانم را پنهانی قاب کرده بودم و در پایان جلسه ضمن تشکر از آن خانم بابت زحمات برگزاری کارگاه، گفتم که می‌خواهم تابلویی به ایشان بدهم و به نظر من کار ایشان در آن کارگاه یکی از کارهای عالی بود. همه ایشان را تشویق کردند. خودش هم خیلی خوشحال شد و گفت: «من این تابلو را نگه خواهم داشت. نمی‌دانستم که این کار قشنگی است، اما می‌دانستم که با عاطفه کار کرده‌ام. نقاشی می‌دانم اما نمی‌دانستم که با خط فارسی هم می‌توانم نقاشی کنم. اینکه شما گفتید می‌توانید نقاشی کنید، برای من قابل احترام است. انسان گاهی کارهایی می‌کند که خودآگاه نیست. اصولاً منتقدان و تحلیل‌کننده‌های هنر در مورد نانوشت‌های هنرمند بحث می‌کنند و نیمه‌های پنهان هنرمند را که بر خود او آشکار نیست، کشف می‌کنند.

● نکته بسیار مهمی است.

بله، قرار نیست هنرمند با حساب و کتاب کار کند و گر نه

نقاشی - خط  
اثر استاد احصایی



● در واقع، هنرمند باید فرصت خلق اثر را داشته باشد، ولی در کفه دیگر هم نقد بی طرفانه وجود داشته باشد. بله، تا کسی که کار می کند، بداند که برای فرهنگش کار می کند و عضوی از فرهنگ است و نیز بداند همان کسی که دارد گوشش را می پیچاند، عضو فرهنگ است.

● به نظر می آید ایده ارزشمند ولی سختی است. منتها یک «اما» و «اگر» داریم و آن اینکه، هر دوی آن‌ها باید سواد داشته باشند.

● یعنی زمینه تربیتی بالایی در هنر داشته باشند. یعنی یک نقاش، یا هنرمند است یا نیست.

● یعنی یک قانون بی رحمانه همه یا هیچ باید باشد؟ در همه دنیا هست. آن وقت کسی مانند جکسون پولاک ظاهراً رنگ‌ها را روی بوم می پاشد که هر بچه‌ای می تواند این کار را انجام دهد. جکسون پولاک کارش را امضا نمی کند. به همین دلیل، هرکسی هر کاری که می کند می گوید کار جکسون پولاک است. در دنیا هم همین طور است و این شکل فقط در ایران نیست. پخته‌خواری که می گویم همین است. این آفت بزرگی است که جلوی پیشرفت را

می گیرد و منتقدان فرهیخته بهایی به هنرهای تجسمی ما نمی دهند. برای اینکه آن‌ها سرشان کلاه نمی رود و می دانند هر اثری کار چه کسی است و از کجا آمده است. همچنان که من به عنوان معلم در قضاوت در مورد شاگردانم، به آن‌ها می گویم سر من نمی توانید کلاه بگذارید. از روی هم کپی نکنید. الهام هم که می گیرید، بگویید الهام گرفتم. این نکته بسیار مهمی است. بنابراین، فردی که از دیدن هرکسی که دست به قلم برد و با رنگ روی بوم کار کند بسیار خرسند می شود، به همان اندازه هم متعصب می شود.

اگر بی حساب و کتاب باشد، هر کس می تواند ادعای بیخودی کند و به دلیل اینکه مادر و خاله و دایی جانش خوششان می آید، خودش را هنرمند بداند. نقاش وقتی نقاش است که هنرمند باشد؛ در غیر این صورت یک تصویرگر است. ما کسی را داریم مثل اندی وارلو که اسکناس کشیده است و نقاشانی داریم که در آتلیه‌های مؤسسات گرافیکی برای کتاب درسی اسکناس ۲۰ دلاری کشیده‌اند. کار آن‌ها تصویرگری و کار او هنر است. برای اینکه پشت سر هر اسکناسی که اندی کشیده است، فلسفه‌ای وجود دارد. این

شامل نقاشی - خط هم می شود.

پس هر کسی که خطش خوب شد، هر کسی که روی خط رنگ گذاشت و هر کسی که کمی کج نوشت و... نمی توان به اثرش گفت نقاشی - خط. چنین کسی فقط از نقاشی - خط اسم آن را وام گرفته است. مثل شیرینی ناپلئونی است که اسم آن ناپلئونی است، ولی درونش ناپلئونی نیست. همه اینها پخته خواری است.

#### ● در درونش ماهیت لازم را ندارد!

در دنیا کسانی هستند که مثلاً حروف تاییبی را برداشته و مجسمه کرده اند. مجسمه «لاو» کار رابرت ایندیانا که معرف خاص و عام است. می نویسد «eat» یا «die» و این آدم هنرمند است. در حالی که خیلی های دیگر هم اینها را می نویسند، ولی هنرمند نیستند. آنچه می گویم خالی از شائبه است و امیدوارم دیگران هم باور و اعتماد کنند. چیزی که می گویم حاصل تجربه من است. به کسانی که نقاشی - خط کار می کنند، توصیه می کنم کار کنند و از حرف های من نترسند. خیلی سخت نیست، بلکه بسیار آسان است.

● نقاشی - خط نسل امروز ما خیلی فراگیر است. شما روزگاری فکر تان و حسرتان این بود که چند همدل پیدا کنید و نقاشی - خط کار کنید. در آن زمان هر چه می گشتید، پیدا نمی کردید، اما امروز الحمدلله نعمتی شده است. الان آفت های نقاشی - خط چیست؟

آفت آن بلاهت، بی سوادی و پخته خواری است. تنبلی در مراحل کلاسیک کار، بی کوششی، بی سوادی و عادت بد پخته خواری است.

● یعنی ما باید قرینه اینها را در نظر بگیریم و بگوییم خلاقیت و مطالعه باید زیاد باشد.

فهم آناتومی حروف خط و علاقه مندی به شکل آبستره که ب، الف، ر و ن قبلاً «باران» بود و این بار می تواند به اثری دیداری تبدیل شود. نه اینکه خوش خط نوشته شود یا اینکه خراب شود. اتفاقاً در کار آبستره کم و کاستیها بیشتر برای هنرشناس آشکار می شود.

● چون معیار هنر شناختی سختی است، نمی توان راحت از آن گذشت.

کار آبستره کار سختی است. کار فیگوراتیو را می شود با چند سال کردن اندکی آموخت، ولی آبستره این طور نیست. در کار آبستره هنرمند باید جوشش ذاتی داشته باشد. فرد یا هنرمند است یا نیست. می تواند تکه کاغذی را با قیچی به شکل «زن نشسته» در آورد و روی کاغذ دیگری بچسباند و ماتیس شود. شخص دیگری هم به مدت پنج سال خودش را هلاک می کند و بعد هم کارش به درد نمی خورد. اینها



نقاشی - خط  
اثر استاد احصایی



ترکیب مواد  
روی مقوا  
اثر استاد احصایی

نکاتی هستند که در آمریکا و اروپا به معیار تبدیل شده‌اند. آن‌ها می‌دانند کسی که این کار را انجام داده، از کجا آمده است و حرفش چیست. چه کسانی بر آن نقد نوشته‌اند و چه نوشته‌اند.

● **یعنی آن هویت اجتماعی و جایگاه تاریخی که اثر هنری پیدا می‌کند.**

بله، یعنی به سرمایه‌ای ملی تبدیل شود. با کمال تأسف، اکنون تعداد کسانی که هویت ایرانی را از منظر هنر ایران به جهان هنر تجسمی بشناسانند، زیاد نیست. رئیس «موزه هنرهای معاصر» می‌گفت که وقتی رؤسای موزه‌ها و مجموعه‌دارها به بازدید مخزن می‌آیند، فقط کار چند نفر را نگاه می‌کنند و بقیه را فقط ورق می‌زنند. برای اینکه آن‌ها همه را مطالعه کرده‌اند و وقوف دارند. می‌توانند بگویند که از کجاها گرفته شده‌اند. آن‌ها بومی‌ها و سرشاخه‌ها را می‌خواهند. برای کسی که از فرهنگ خودش تغذیه کرده و اثری خلق کرده است، ارزش قائل‌اند. می‌فهمند که استاد کیست و وی را می‌شناسند. باور کنید که هنرشناسان هنرهای تجسمی می‌توانند تشخیص دهند خطی که کشیده شده چند سالش است؛ بدون اینکه آزمایش DNA برای تشخیص قدمت آثار هنری انجام دهد. آن‌ها عمری مطالعه کرده‌اند و اگر گفتند که این یک اثر هنری است، پس حتماً هست.

دوست عزیزم، مرحوم استاد مرتضی ممیز می‌گفت: «در دانشکده در حال نقاشی کشیدن بودم، دیدم دو نفر در حال دعوا کردن هستند. پرسیدم: چرا دعوا می‌کنید؟ یکی از آن‌ها گفت: من و نگوگ کار می‌کنم، او هم می‌خواهد و نگوگ کار کند. او باید چیز دیگری کار کند! ببینید تا این اندازه دچار از دست دادن هویت شده‌ایم. تقصیر معلمان ما بوده است. چون آن‌ها به فرنگ رفتند و دستشان را به دیوار زدند و برگشتند. مانند میرزاهای دوران قاجار که از فرنگ پاپیون، عصا و کلاه‌شاپو آوردند. مانند بعضی راننده‌های ما که سوار اتومبیل‌های آخرین سیستم می‌شوند ولی وقتی به رانندگی‌شان نگاه می‌کنی، دلت می‌خواهد بر سرشان داد بزنی. این کیست که پشت این اتومبیل نشسته است.

● **استاد شما چه توصیه و صحبتی برای نسل نقاشی - خط دارید که این جوشش در آن‌ها به وجود آید، ولی انحرافات به وجود نیاید؟**

شما می‌دانید که هنر را نمی‌توان یاد داد.

● **همین‌طور است. بهترین هنرمندها هم الزاماً از دانشکده‌های هنر بیرون نیامده‌اند!**

من همیشه به دانشجویانم می‌گفتم: اینجا من نمی‌توانم

به شما چیزی یاد بدهم، اما شما یا هنرمند هستید یا نیستید. آن‌ها در پاسخ می‌گفتند: ما آمده‌ایم که هنرمند شویم. می‌گفتم: پس باید قوانین هنرمند شدن را بدانید و به آن مقید و مؤمن باشید. یکی از این قوانین آزادی است؛ آزادی نسبت به آنچه که از آن فهم پیدا کرده‌اید. یعنی هر هنرمندی بسیار آزاد است و آزادی را حس می‌کند؛ چون اگر آن را حس نکند و به آن اعتقاد نداشته باشد، نمی‌تواند کار متفاوتی را به وجود آورد و کشف کند. معمولاً کسی که خیلی آزاد است، خیلی هم مسئول است و احساس مسئولیت می‌کند. آزادی بی‌حد و حصر مسئولیت زیادی برای فرد به وجود می‌آورد. خود من در کارم برای خودم از هر دشمنی سخت‌گیرترم. به دانشجویان می‌گفتم: بگذارید گوشتان را بیچانم، گریه‌تان در آید؛ چون بعداً خواهید گفت که احصایی کار ما را پاره کرد و اشکمان را در آورد. در این صورت، دیگر هر صاحب‌کاری که به شما سفارش کار می‌دهد، جرئت نمی‌کند شما را تحقیر کند.

● **در واقع به وجود آوردن این باور در آن‌ها که کارشان از نوعی فیلتر ذهنی عیار بالا عبور کرده است.**

بله، از عیار بالا گذشته است. من قبلاً آب‌دیده شده‌ام؛ فلز چاقویی هستم که هر چیزی نمی‌تواند آن را کج کند. این‌ها نکات تربیتی بسیار مهمی هستند.

ما یک تعریف سنتی از هنر داریم و یک تعریف معاصر. تعریف سنتی در حال حاضر نه هنر بلکه مهارت و استادی تلقی می‌شود. درست است که هنر (آرت) را نمی‌توان تعریف کرد، ولی آن را می‌توان تشخیص داد. من نمی‌توانم و گمان نمی‌کنم کسی بتواند بگوید که هنر چیست. **تولستوی** ۴۰۰ صفحه کتاب نوشته، اما نتوانسته است بگوید که هنر چیست؟ **پیکاسو** در یک بعدازظهر در حال برگشتن از رستوران با همسرش، یک دسته دوچرخه پیدا می‌کند. آن را با خود به خانه می‌آورد و از آن کله یک گاو را درست می‌کند که در هر کتاب هنری هست. این کار هنر یا «آرت» است.

● **اصولی برای آن نوشته نشده است و در واقع، یک ترکیب ساده و یک کار انتزاعی است.**

بله و اتفاقاً فقط از پیکاسو برمی‌آید. برای اینکه او اسپانیایی است و گاو نماد اسپانیایی‌هاست.

● **آیا یک ایرانی نمی‌تواند این کار را انجام دهد؟**

ما باید بفهمیم که هنر یعنی چه. هنر به وجود انسان، به فرهنگ، هویت، قلب پاک، آزادی و حس آزادی کامل بستگی دارد. وقتی خوش‌نویس نمی‌تواند حروف نستعلیق را بشکند، اسیر آن زیبایی و دل سپرده و سرسپرده قوانین زیباشناختی است، نباید توقع داشته باشد که بتواند اثری هنری ارائه

# ایستاد گزین سه‌گانه کتابخانه

آرم نوشته  
اثر استاد احصایی

دهد؛ چون آزاد نیست. وقتی من خوش‌نویسی می‌کنم، فکر می‌کنم هیچ خوش‌نویسی را نمی‌شناسم و زمانی که سنت را رعایت می‌کنم، از من سخت‌گیرتر در سنت نیست اما در کارم هیچ کس را سریع‌تر از خودم نمی‌شناسم؛ در فرار کردن از خط و در گریزها بودن از قوانین خط. در مورد کسی که تعریف هنر را می‌داند، این کاملاً مشهود است؛ چون هر خطی سالش را تعریف می‌کند و می‌توان فهمید که شکستگی در خط از استادی در نوشتن می‌آید یا از ناتوانی. اینجا فرق احصایی با زنده‌رودی معلوم می‌شود. بلکه او از من نقاش‌تر است و به همین دلیل اسم کار من نقاشی - خط است.

● اگر بخواهیم بحث استاد مافی را جمع‌بندی کنیم، می‌خواهیم بدانیم تأثیر این زنده‌باد بر نقاشی - خط امروز ما چگونه است. خیلی‌ها معتقدند که این تأثیر تداوم دارد.

تداوم دارد و علتش هم افراد زیادی هستند که مرجع، قطب و شیخشان مرحوم مافی است. این بهترین تأثیرگذاری و بهترین جمع‌بندی است. هیچ نستعلیق‌نویسی نمی‌تواند سهم مافی را در کارش نادیده بگیرد. او با نقاش‌ها محشور بود، پرکار و خیلی عاشق بود. یک نفر را این‌طوری پیدا کنید. آقای رسولی و دیگران هم هستند، ولی طیفشان فرق می‌کند؛ روابط اجتماعی‌شان متفاوت است.

من آدم تلخی هستم. کسی که بخواهد به من سلام کند، رب و زُبش را یاد می‌کند و اصلاً توبه می‌کند. ولی کسی هم هست که همیشه با روی خوش، خرسندی و بیان مهربانانه با دیگران برخورد کند. من هرکسی را راه نمی‌دهم. تا چند مرتبه تلفن نکند و چند مرتبه رفت‌وآمد نکند، او را راه نمی‌دهم. خواهش می‌کنم این موضوع را تعریف از خود در نظر نگیرید. این‌ها را به‌عنوان بیانات سوم شخص در نظر بگیرید. ما از فرد دیگری صحبت می‌کنیم که اتفاقاً اسم او احصایی است و بابت این صحبت عذرخواهی می‌کنم. این‌ها به خاطر مسئولیت زیاد، وطن‌پرستی و فرهنگ دوستی من است. چه زمانی که آزاد کار می‌کنم، چه زمانی که مینی‌مال کار می‌کنم و خرد می‌کنم و می‌شکنم، و چه مواقعی که سنتی کار می‌کنم، به هر دو اعتقاد کامل دارم. در واقع، این ارضیه من برای کسانی است که به من توجه کامل دارند.

● استاد، در بررسی‌هایی که کرده‌ایم، شنیده‌ایم که سایه کارهای شما تا اندازه قابل توجهی بر جریان نقاشی - خط در ایران افتاده است. این خوب است یا نه؟

خوب نیست؛ مثالی برایتان می‌زنم. زمانی هر سال در ماه

مبارک رمضان «کانون پرورش فکری»، نمایشگاهی از قرآن‌ها و آثار کسانی که با خط کار می‌کردند، برگزار می‌شد. در یکی از آن سال‌ها در حین داوری آثار به پنج شش کار مانند کارهای آقای رسولی برخورددم. کسی مانند مرغ‌های بسیار زیبای ایشان و کارهای دیگر ایشان کار کرده بود. من آن کارها را کنار گذاشتم و در نمایشگاه شرکت ندادم. آن شخص متوجه شده بود که کارهایش در نمایشگاه نیست و با پرس‌وجو فهمیده بود که من کارهایش را رد کرده‌ام. پس با اوقات تلخی به من زنگ زد. یک ساعت برایش صحبت کردم. به او گفتم که تو آن قدر توانایی داری که راضی نمی‌شوی بگویند مثل کارهای آقای رسولی کار کرده‌ای و تو فکر می‌کنی رسولی هستی.

گفتم: شما با این همه توانایی حیف نیست؟ گفت: چه کنم؟ گفتم: فقط باید مستقل فکر کنی. اگرچه آسان نیست، ولی کمی به خودت فشار بیاور. بعد از سه ربع صحبت کردن، آن شخص گله‌مند و درشت‌گو بسیار ممنون شد. به او گفتم که من مخصوصاً کارت را رد کردم و می‌دانستم تو با من تماس می‌گیری. خواستم تأثیر کوچکی بر تو داشته باشم. اهمیت داوری من در اینجاست، وگرنه به من ربط نداشت؛ یعنی کارهایت را می‌گذاشتم در نمایشگاه و دیگران هم برایشان مهم نبود.

شما در توکیو یا سن‌پترزبورگ، پاریس یا برلین حق ندارید کاری را انجام دهید که کس دیگری آن را انجام داده است. محال است به شما اجازه این کار را بدهند. باید روایتگر خودت باشی. متأسفانه در اینجا این‌طور نیست، و این به دلیل بی‌سوادی ما، مخصوصاً بی‌سوادی بصری ماست. بی‌سوادی بصری ما بیشتر از بی‌سوادی خواندن و نوشتن است.

● گویا برای ما عادت شده است که می‌گوییم باید مرحله کلاسیک را بگذرانیم و بعد وارد مرحله‌ای شویم که خودمان را مطرح و به جامعه هنری معرفی کنیم. این چگونه با نکته‌ای که شما می‌گویید: «آزاد کار کن» و... قابل جمع شدن است؟

«بگذران و کار کن» و «بفهم و کار کن» دو چیز متفاوت‌اند. نمونه‌اش آقای زنده‌رودی است. فهم زنده‌رودی در کشف امکانات استفاده از حروف نمونه است.

نکته بعدی عادت چند صد ساله ما در زمینه تقلید است. آنجا که قرار است نقاشی کنیم، باید عاطفه خود را به نمایش بگذاریم و در فضایی عاطفی قدم بزنیم و نباید تقلید کنیم. فهم خط همراه با هنرمند بودن است که کار هنری را به‌وجود می‌آورد. گذراندن دوره آموزش خط و بسیار زیبا

نوشتن که تقلید صرف است، کار کردن بدون هنر است؛ یعنی هیچ. وقت تلف کردن است. چرا مورد استقبال قرار می‌گیرد؟ چون هم بیننده و هم محیط سواد بصری ندارند، همین‌طور منتقدان. منتقدان ما بی‌رحم نیستند. ضرب‌المثل «هر ایرانی با دیگری با یک لبخند و صلوات رفیق می‌شود»، معروف است.

این نگاه عاطفی است ولی متأسفانه عاطفی عقب‌افتاده است؛ عاطفی کلینیکی، نه عاطفی هوشمند و فرهیخته که از الزامات هنر است. بعضی از هنرمندان برای اینکه از هر قیدی فارغ شوند، به مواد مخدر روی می‌آورند. در آلمان با کارهایی برخوردیم که دوستم می‌گفت نقاش آن‌ها تا مست نباشد، نمی‌تواند کار انجام دهد. یعنی او باید کاملاً از خود بی‌خود باشد. اما مؤمن نمی‌تواند مواد مخدر مصرف کند. مؤمن به دل سپردن و رها کردن آفت‌ها عادت کرده است. بنابراین آنجا که متمرکز می‌شود، کار صد مست را هم انجام می‌دهد.

#### ● پاسبان حرم دل شده‌ام شب همه شب

#### تا به غیر تو در اندیشه خود نگذارم

دقیقاً این‌ها نکات کم‌ارزشی نیستند. من تصور می‌کنم که جامعه معاصر طوری شده است که نباید از جوانان توقع داشت فرصت پرداختن به این چیزها را داشته باشند. در واقع، من آن‌ها را بی‌تقصیر می‌دانم.

● اتفاقاً بحث جالبی مطرح شد. نسل دوم نقاشی - خط خیلی صبورانه از گنجینه نسل اول بهره برده است و اکنون تجلی آن را می‌بینیم. ولی نسل سوم فرصت لازم را پیدا نکرده است تا از گنجینه نسل اول استفاده کند. اگر هم استفاده می‌کند، تقریباً مقلدانه است.

وقتی بازار آشفته است، هرکس چیزی را بلند می‌کند، اما اگر راست می‌گویند، بروند از بازار یزد چیزی را بلند کنند. نه از بازار کفاشان تهران؛ چون آنجا حساب و کتاب دارد. مرحوم مافی چنین تأثیری گذاشته است؛ یعنی کار نستعلیق ایشان در حدی بود که خیلی باید کار کنند تا به آن برسند. با ذوقی هم که داشت کارهای متنوعی خلق کرده است. هر که کار می‌کند باید بداند که قبلاً آقا بالاسری داشته است. ● از وقتی که در اختیار ما قرار دادید تشکر می‌کنم.



▲ مرکب روی ورق زرد، اثر استاد احصایی



▲ ترکیب مواد روی مقوا، اثر استاد احصایی